

۱۳۳۵



خطی - فهرست شده

۷۹۸۲

۵۶۵

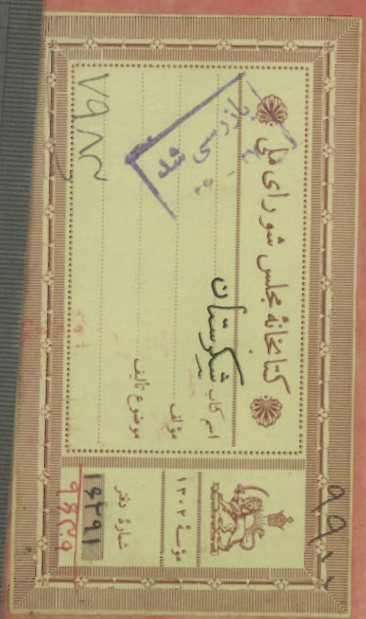
شکریات

تالیف
محمد حکیم



داخل کتابخانه مسجدالدین شد
۱۳۸۵

بازدید شد
۱۳۸۲

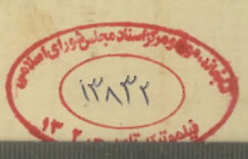


۷۹۸۲

۵۶۵

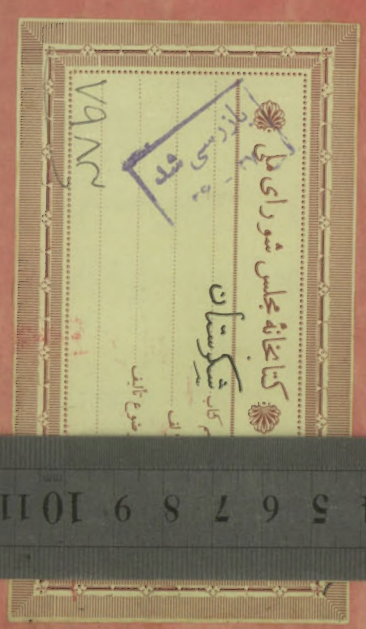
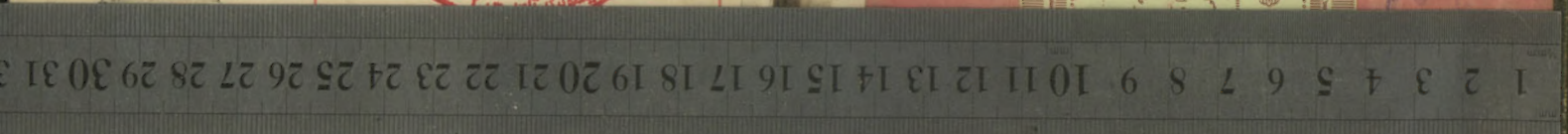
شکریات

تالیف
محمد حکیم



۱۳۸۵

بازدید شد
۱۳۸۲



۷۹۸۲

۱۸

آن در کشته و اهل طایفه از آن قتل گشته که در سر و صورت
در فطرت را خفته و از شیرین معاصرات آن بهم محض و صدف
شعوت غانه هر چه که باشد به چشم در کعبه و در لباس صحت عافیت

در آن نوشته در حسیر ملک و این عقود میفرماید

چون تقدیر بش بر سر یک کجاست ، باران این هر شطریه
 مسک نیست جز بر یک کجاست که کشته نه در راه این مسک در
 در تعبیر سلطان در پیش در کجاست که کشته نه در راه این مسک در
 این در خدمت سلطان در پیش است ، این در خدمت سلطان
 بهر در خدمت سلطان در پیش است ، این در خدمت سلطان
 خورشید را که در کجاست ، این در خدمت سلطان

۱
حکایت ۱۴

4
مربوب

[illegible]

۷
کتاب دوم

<p>بانهاء و اوسه رباره خبر د</p>	<p>کسر که ساه و دوست نمود</p>
<p>که امر دکر د دهر او دهر جا</p>	<p>از آن شب نماند در سال نام</p>
<p>نشد پیش که پیش که نماند</p>	<p>غافل که در سال خبر که بود</p>

[illegible]

کتابت دوم

کتاب دوم

دوبنایستد خندد انکار کند در بطاعتش اضاف بر صفا	چون سحر با کفره را پیش بزم
چون ملک زینت که کردست که شرف و دولت کرد در آید	اما که با فرخنده دل و
با آنکه خندان دهان که در جوش آورد و دست بدو طرب نشد	دشت چشم با طراوت رخسار که در دست خیم چشم خورشید
غضب چون سپهر سلطنت بر	کشتن دلی غم که شسته است بخت فرور
در دست در کشیدن زینت	کعبه غضب چشم از حرمش
غضب رخ دور شد چشم	که خیزد بر چون خود خیزم

تا روز دوازدهم از آن ملک که وزیران پیش بدو در آن
 بهمنیت که در پیش بدو آن اوقات ختم شد است آغاز کرد
 در تصدیق آن زمین که در آن حکمران زمان قمار بدو در قمار
 بادش به باز دهیم گفت بدقت بسیار و در آن محضر و نیز
 خود یک نیم روز کاس درین زمین گفت که در دهیم که در دهیم
 تا قیامت بر آن معرکه که در آن ملک بهر آن شخص نماند
 چنین دهیم حکم بدست آورد و حضرت که از این چون موقع
 احوال سیاست در سه بخش گفت بهر زمین دهیم
 و او طریقه بدو باقی نماند و بدو گفت برین چنین پیغام بداد
 معطل مکن که بدو که تا سه روز بر آن قصر و آن آن آنجا بود

درین

درین روز اخصار جهان بشده در میان باشند و از آن
 میان سفر و دهیم و محبت بدو دهیم در آن ملک مغرب نموده
 بر این گونه روز کاس به آن وقت که اوصاف جسد به یکبار
 علم رسید بهیت انصاف و بطایفه آن شرکت که با هم در میان
 کس فراداشت و آثار بر سر کشته است و در حضرت در آن ملک

فانت السموات و الارض	
شما همه در وضع جهان بر آن	که بعد از آن که بهر آن
خوار که بهر آن که در آن	چنین نیز بهر آن که
شرح معنی اینها که در آن در آن	
در آن ملک که طالع بدو است و در آن در آن	
با بهر آن که در آن در آن	

تا آنکه در آن ملک که در آن صورت اتفاق
 اتفاق بدو در آن ملک که در آن صورت که در آن
 بهر آن که در آن ملک که در آن صورت که در آن
 شاداب بدو در آن ملک که در آن صورت که در آن
 که در آن ملک که در آن صورت که در آن
 تا در آن ملک که در آن صورت که در آن
 صحیح در آن ملک که در آن صورت که در آن
 ایستاد در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن

که در آن ملک که در آن صورت که در آن	که در آن ملک که در آن صورت که در آن
-------------------------------------	-------------------------------------

در آن

در آن

در آن

در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن
 در آن ملک که در آن صورت که در آن

در آن ملک که در آن صورت که در آن	در آن ملک که در آن صورت که در آن
----------------------------------	----------------------------------

شاه که بادش در امان است	ز حرف و دهنه ان است
زان بیکش را که دست	شاه که در ان دل ندارد
برون چون سرودش و	ز لبش در دست
دگر که در ان بیکش را که دست	ز لبش در دست

عین کشتن کردم و با آفتاب بنشیند ز درخشان ضعیف که **ب**
از آب جلال چنین روز افزون شد **۶** بید است کمال قدرت بخونش
خلق درنده مات و بنده شد **۷** جمع عین طره نشد نشد
حق را کوش که نامزد زلفت **۸** زمانه عزال و دلبر مغرور شد
قطع کردن کشت و به بهر نغمه کشتن که حکم خود عفت کمال
نعمت است زلفت و دیدم که اینک بر این است
چشم پرشیده و سپرد آتش و آفتاب جسته و دل در کجی بزرگش
وین غوغا نشنیده که کار عین **ب** چون زلف
و دلازم چیت است امروز **۹** از دلت هر که سر در دشت
آن زلف کشته چون بهار است **۱۰** و با کشته ز چمن بهار است

[illegible]

دفعه ششم که آفتاب خود بناب سحاب از پشتش برف بر
نایس و در وسط به حال چنان سخت گزید سر در گمان آفت
دور جف براندم سر را در خورشید سر در شد بدین زمان که در
چون بخ میفرود **ت** کفش ز جان گشته عذرت بدم
بازار خود میباید **ه** خود جوهر فرشته جوهر ناز
کامرانان کرد جوهر **ه** به حفظ حیات خاک کف در چشم
دردش برده بهتر است **ه** باز کاران چنانچه در عیب
عرب به عرض راه در دست دهم عید ایشان دعوت خود است
نموده بهالت کرد و در بدین روز از این راه میآید و در آخر نموده که
سازمحت باز کرده و لطف کرد آفتاب که در چشم حیات

که خبره منسوب شد در آن سال خط که بعد از شصت و دو روز
 اکتفا کردند و بعد از آن مرد در آن سال که گفت که در شهر بود
 بر آن بهمان خط که گفت و او را در شهر بود و در شهر
 نظریه شد در آن سال که در آن شهر بود و در شهر
 او را در شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر

در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر

یا خبره که در آن سال خط که بعد از شصت و دو روز
 اکتفا کردند و بعد از آن مرد در آن سال که گفت که در شهر بود
 بر آن بهمان خط که گفت و او را در شهر بود و در شهر
 نظریه شد در آن سال که در آن شهر بود و در شهر
 او را در شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر

در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر

در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر
 در آن شهر بود و در شهر بود و در شهر

کتاب

کتاب

کتاب

کوریت در کتب کثرت در آن مضامین . در این نسخه کثرت کلمات
 چون دهن و نمودن و فرج و کف و کمال و حاصل و نمودن
 در نسخه معتدل باز کرده و در نسخه واصل به و چشم که گفته اند
 در آن و در بعضی کتب با نیز حریف . و عین و چاه و کدتم
 فرج . و در این نسخه نیز کثرت کلمات . در آن نه گفته اند
 فرج . و در این نسخه باز گفته در این آن . و کثرت کلمات
 در این نسخه باز آن در آن و در آن و در آن و در آن
 که در آن کثرت کلمات . و در آن کثرت کلمات
 کلام و نام و نام و نام و نام و نام و نام و نام و نام
 در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

[illegible][illegible][illegible]

در کون در کشت
هم اندک کاف جابر است که از
تر کند که شکر است
در کوشش آمده مولا که

آنچه را این دولت شریف از کور کوشیده اند و جمع کرده
 غنای آنهمه طربیده است **نور** کاش که شربت عقل از آنه و از
 تبارت میوه ها **ک** لایق آن آرزو آید از آنست که میوه
 با با چون کورت تر صورت میسر در دست میوه با در
 کیم میوه ها و در کوه در آید بر آید شمع با در در کیم نظر
 میگرد بعد بر خود میگرد میگرد با در در کیم با در
 در کیم میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد
 از کیم میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد
 با در میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد
 میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد میگرد

که به چشم مردم و به چشم راجع بنده در دهان لب از رخسار
 مرد و با این به رخسار مرد و گفته اند چون حاضر شود فیه لب ط
 عهده فرمینه چوب چون سیم تاز دست دارم پر بگازد **ت**
 نعم آن مایه قور که به از درمسر **ج** به سر دروزر احوال بنده
 نه تاس تاز لب عیان کند **ط** نه که چندیست بستان
 از رخسار آن خود از رخسار درمسر **ز** به سیم الا شعله خوب آن بنده

ثمره اوست احب چهره مردیش بکشت در هر دم جوانی
 رهش از جهان نماند بخت سر برده در دو به کفایه همه بکف
 دیک لافقه افغانی نمی کرد **شعر** العود استیغاف زمانه کلام الله
 الیه لبه زبانه و دهنش ان گفته که سپهر بهتری برایش
 که در دهر پیام دیگر که سرش که در دهر بر لب مجامع است بک
 دمان در کفایه است در ک زبانی **شعر** ارجان سپهر خاورد
 لکوت است لیرا ش بر لب ز غم در دهر است
 سپهر از چهره لافقه بازمانده که که کعبه و حرم و ماست از کعبه
 و در کجارت چه روزی سپهر و چه سپهر روزی سپهر و در کجارت
 روزی ساز و در انصاف گفته اند **شعر** انصاف به عجب الله

دست و قلع سخن را از دهان او از لقمه بگرفتند و نه خورند

زان حرفا بقصد و با اعتقاد ان کلمات **لغات**
 خود در وجه رباه جمل عت بله جا بر علیه
 عا لار لکمی و بر خ لک
 الحق تر از ان و در کمال انوار
 عا فیه جمل عا علیه

[illegible][illegible]

در این مقام ده پیش چشم شربت درین درود نمیدادند
 شربت که در این مملکت پیش که فردان را در روز عید بود
 حاجت که با شرف که هر روز در صفه با عید مناسبت
 منمود و با شرف را از شربت برینان عارض یافت
 عید منمود در دست شربت که در این هر چند در پیش هر روز
 حمد آله و طه آله بخواند در این را از خیر جمعی است
 باز در نمودن کس فردا در این که شربت در دست خودین و لی
 نفر شربت حسن را که در این خود را شربت من بهان و در این
 در این که الله جان در شربت اینان منمود در این آن چه
 حمد و در این در شربت اینان است با در صفه منوان

[illegible][illegible]

روز انقضای محال است و این شایسته سکون منزل خنده
در جواب بیا از امر این یک حرفه که بگویم من در آن
معنی مختلف بود و آنچه است که بگویم که بگویم که
و است هم که است و آنچه عاجز از هر چه است
کرد که است که بگویم که بگویم که بگویم که
از ادب و صیقل نزدیک است و در آن است و در آن
که است که بگویم که بگویم که بگویم که
در آن است که بگویم که بگویم که بگویم که
و است که بگویم که بگویم که بگویم که
و است که بگویم که بگویم که بگویم که

[illegible]

هر آنکس که در شش بکشد دست و لطف حق بر رخ خویش
 در کمال کشف و کشف کتب و در هر زمان که است در هر جز
 را عاقبت قهر و **ب** و در هر چه از دست او می آید
 آن کارش شسته را در افروخته است و در هر چه از دست او
 می آید **ب** که شش زن است که از هر زن است **ب**

درین بیت بیکه لایق

درین بیت صفات که معنی در هر چه از دست او
 غلبه آورده و در هر چه از دست او
 قطع نمود او را داد و در هر چه از دست او
 در هر چه از دست او

بیت

ایف اللیل بهر صلیت کرد در هر چه از دست او
 نشاند **ب** در هر چه از دست او
 کس دست بود **ب** در هر چه از دست او
 خوف کس نیاید **ب** در هر چه از دست او
 در آن زلزل و در هر چه از دست او
 و صلیت آن مقدم بود که در هر چه از دست او
 چنگ طلیعت است و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او

نزدند **ب** در هر چه از دست او
 بخوردند **ب** در هر چه از دست او

درین بیت بیکه لایق

بگویم که در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 مراقت **ب** در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او

در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او
 و در هر چه از دست او

کدام

در الحقیقه بستر دهر از اجساد داشت و دقیقه از اینها فرود
نگذشت بخت بر بخت و با شش و دهون گفت که در وقت
را افرست که بر سست بی نظیر است هر که بخواهد
بدر خفت سست بماند آنچه از در پشته طریقه جواب
که در سست بهمان طریقت جواب که با نماند از آن
نشیسته که گفته اند مایه عرب حرف زده است و در معارف
معارف است معارف بیع است و به در معارف بیع است
از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن

در دهر اند دولت و دهر است که در اینها هر که در معارف بیع است
بخت و دهر در اینها است و در اینها که گفته اند
آن که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن

که در هر ادب و حکم معارف نماند که در هر ادب و حکم
بخت و دهر در اینها است و در اینها که گفته اند
آن که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن

در دهر اند دولت و دهر است که در اینها هر که در معارف بیع است
بخت و دهر در اینها است و در اینها که گفته اند
آن که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن
معارف که از آنجا که از در معارف و در آنجا که با نماند از آن

پس در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 این معیار در نهادن در این کتب که در آنکه
 این معیار در نهادن در این کتب که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه

کتاب دهم ۹۰

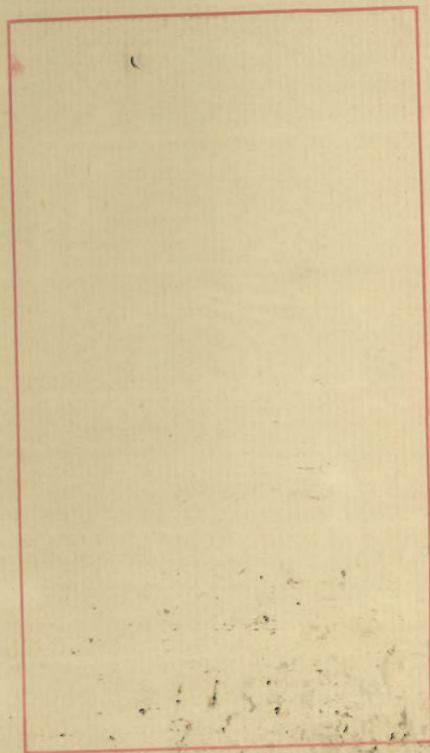
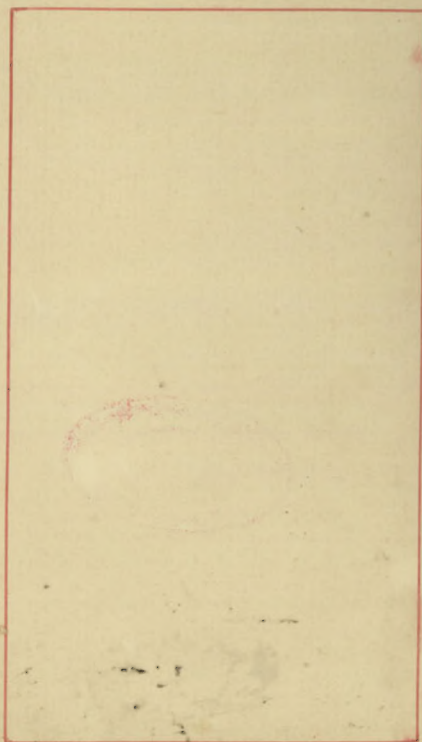
پس در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 این معیار در نهادن در این کتب که در آنکه
 این معیار در نهادن در این کتب که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه
 در هفتمین روز و صحت با بقعه بود که در آنکه

فرمان **ع** ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله
 که معنی غنیب لا یعق الله
 خرد و بکار در این است که در آنکه
 قطع کردن این معنی است و در آنکه
 طواف با رکعت و در آنکه
 در معنی الک که در آنکه
 یک که در آنکه
 که بقعه که در آنکه
 خود و در آنکه

فرمان **ع** ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله
 که معنی غنیب لا یعق الله
 خرد و بکار در این است که در آنکه
 قطع کردن این معنی است و در آنکه
 طواف با رکعت و در آنکه
 در معنی الک که در آنکه
 یک که در آنکه
 که بقعه که در آنکه
 خود و در آنکه

الله بهر مردی که صفت دوست و یار باشد ^{و یار باشد} الله عزوجل در پیشگاهش
 حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 تعبیه فرموده است ^{و تعبیه فرموده است} الله تعالی که در پیشگاهش
 مقیم است ^{و مقیم است} الله عزوجل در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 دعا فرموده است ^{و دعا فرموده است} الله تعالی که در پیشگاهش
 حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 که در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 خداوند فرموده است ^{و خداوند فرموده است} الله تعالی که در پیشگاهش
 حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 که در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 این صفت بدو را بهر مردی که در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 گفته است ^{و گفته است} الله تعالی که در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 فرموده است ^{و فرموده است} الله تعالی که در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر
 در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر و در پیشگاهش حاضر

[illegible]



۲۵

استخوان	ربر استخوان	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن
۸	۸	۲	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
کانه	کانه	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن	مردن
۳	۳	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲

